

صدمین آرش

به همت پرویز قلیچ خانی و یاران و همکارانش، آرش شماره 100 در 591 صفحه A4 با چاپ بسیار تمیز و زیبا منتشر شد.

انتشار آرش شماره صد با محتوایی کم نظیر نشان میدهد که در تبعید نیز میشود با مدیریت بهتر و همکاریهای سازمان یافته کارهای مفید ملی و فرهنگی در سطح عالی انجام داد. نخستین پیش شرط موفقیت این قبیل کارهای گروهی صداقت و صمیمیت است. به نظر میرسد که وجود ملموس چنین سرمایه معنوی را قلیچ خانی با چاپ این شماره روشن کرد. همو با تدارک قبلی و با مدیریت صحیح، حاصل کار جمعی را به کارنامه هنری - فرهنگی تبعیدی ها افزود و بی کمترین مدعا، مهارت و توانائی کار گروهی را به اثبات رسانید. مهمتر، بذر این امید را بردلهای خسته آوارگان تبعیدی کاشت که: با همکاری و صمیمیت، ولوبا اندیشه ها و مشرب های فکری گوناگون، میتوان برای کارهای بزرگ و مثبت همگام شد. ضرورتی که حیاتیست. جامعه تبعیدیان ایران، سخت به آن نیاز دارد.

دفتر شماره 100 آرش دربرگیرنده فصل های زیر است:

ادبیات تبعید و مهاجرت
ادبیات زندان در تبعید
جنبش مبارزاتی زنان در تبعید و مهاجرت
خاطره نویسی تبعید و مهاجرت
داستان نویسی و نقد و پژوهش ادبی تبعید و مهاجرت
ترانه سرایی تبعید و مهاجرت
مقالاتی در رابطه با تبعید و مهاجرت
سینمای تبعید و مهاجرت
مروری بر تشکیلات سازمان های چپ در تبعید
تئاتر تبعید و مهاجرت
شعر تبعید و مهاجرت
نشر و انتشارات تبعید و مهاجرت
طنز در تبعید و مهاجرت .

در دفتر شماره صد آرش بیش از 160 نفر از اهالی قلم و هنر شرکت دارند. هریک با کوله باری از سفره معارف انسانی و هنری و تجربه های سیاسی و زندان و حقوق زنان و کشاکش های حزبی و سازمانی تا تئاتر و فیلم و ترانه وطنز. جا داشت که از هریک از عزیزان اهل اندیشه، اندک سخنی گفته میشد. اما نمیشد و نشدنی ست. بنا براین با تأملی در هریک از فصول، به آثار تنی چند اشاره خواهد شد.

پشت جلد یا برگ نخست دفتر، یادداشتی ست با امضای قلیچ خانی، که نحوه سامان دادن این شماره و برنامه پیشرفت کارها و مسئولیت های همکاران را توضیح میدهد، خیلی مختصر و مفید.

ادبیات تبعید و مهاجرت

آغاز این دفتر از خانم نجمه موسوی ست که برپیشانی اثرش این جمله حک شده: «بازگشتی درکار نیست». غم انگیز است و تلخ، اما واقعیت دارد. نجمه به درستی، پایان زندگی تبعیدی را پیش بینی کرده. تجربه به او آموخته که کمتر تبعیدی به سلامت به زادگاهش برگشته. میدانند که درد و اندوه غربت، جان و روان تبعیدی را میفرساید. پوچ میکند. در خاک غریب به زیر میکشد.

خانم موسوی، اما این بار بدجوری عصبی ست و خشمگین، تلخ از برخوردها تا فریادی از عصیان. نمونه زن تبعیدی مثل صدها مادر خسته از آوارگی. با دخترش به کنسرت شهرام ناظری رفته. میشنود «اندک اندک جمع مستان میرسد». کدام مست؟ مستی نمانده. میخانه ها را آتش زدند. مست ها را دار زدند. مسخ کردند. همه را مسخ کردند. ملتی را مسخ کردند.

خانم نجمه بعد از اشاره به زن و مرد ارمنی که از در تبعید اشک میریخت میگوید:

«اندک اندک جمع مستان میرسد» فریبی بیش نبوده، دانستم که آن زن میانسال که دست همراه سالمندش رابه دلجوئی میفشرد تصویر دختر من است. بیست سال بعد».

اضافه کنم که سروده‌ها در همه دورانها گویای حال زمانه اند. وقتی به این سطر از نوشتهٔ نجمه خانم رسیدم به ذهنم رسید زمانش رسیده که گفته شود:

"اندک اندک جمع مسخان میرسد" و این دیگر نه فریب و دروغ، بل که در وطن با حضور ملموش مردم را به خود گرفتار کرده است.

"بازگشتی در کار نیست" روایت سرنوشت پایانی تبعیدیست. اما، در نهایت، مؤلفه ای از سرنوشت محتوم ملتی ست، که هویت فرهنگی اش را، در پایداری آئین بیگانه به مسلخ فرستاد.

2

«پیرامون شناسنامه ی "ما"» اثری ست از خانم ملیحه تیره گل منقد سرشناس. ایشان با گشودن بحث، درباره تبعید و مهاجرت، مسئله را توضیح میدهد. با اشاره به نظرات نویسندگان، با آوردن فهرستی مستند بر این مسئله پای میفشارد که حاصل کار نویسندگان و شاعران و هنرمندان در خارج "ادبیات فارسی در تبعید است".

خانم ملیحه تیره گل، که با فکر نقاد خود مسئله را با صبر و حوصله شکافته، با تحلیل هوشمندانه، جان مطلب را این گونه بیان میکند:

«به باور من، فارغ از این که نویسندگان "ما" چه شناسه ای را بر خود بپذیرند، و فارغ از اینکه به ایران رفت و آمد داشته باشند یا نه، و فارغ از اینکه اثرشان در ایران چاپ بشود/ شده باشد یا نه، و فارغ از اینکه به شوق شنیده شدن در وطن، در سخن گفتن با مصاحبه گر درون مرزی، به اختیار یا به ناگزیر، بین شناسه های "تبعید" و "مهاجرت" و "خارج از کشور" و "درون مرزی" زیگزاگ بزنند یا نه، تا زمانیکه کل این ادبیات (با تمام اجزائی که بر آن بر شمردم) دست نخورده و بدون سانسور در ایران قابل چاپ و انتشار نباشد، همچنان "ادبیات فارسی در تبعید" است. و از این چشم انداز است که ادبیات "ما" چتر شناسه ی خود را بر ادبیات مستقل و به حاشیه رانده شده ی درون مرزهای ایران باز میکند.» ص 13

کمترا مطلب سنجیده ای در تفکیک و تمیز "تبعید" با "مهاجر" به این صراحت، جایی خوانده بودم. توصیه میکنم به کسانی که به هر دلیل، سعی دارند مهاجر را بر تبعیدی ها پیوند بزنند! این پژوهش جالب و پر بار خانم تیره گل را مطالعه کنند.

3

«ادبیات ایران در دوسوی مرزها» مقاله ایست از میز آقا عسگری (مانی)

مانی باتأسف از دست رفتن نیما و شاملو و ساعدی و اخوان و فروغ و سپهری و نادرپور مینویسد:

«محمود دولت آبادی بازیگر و بازیگر سیاسی - انتخاباتی آخوند کروی میشود. هوشنگ گلشیری برای خوشایند رژیم، در رمانش به تقبیح تبعیدیان می پردازد. محمدعلی سپانلو تئورسین فرهنگی آخوندی میشود و در حالی که رژیم، آرامگاه کوروش بزرگ را در معرض نابودی قرار داده خانه ی سپانلورا جزو ابنیه ی تاریخی ثبت میکند! نادر ابراهیمی معلم ادبیات حوزه ی علمیه ی قم میشود یکی دوشاعر قد و نیم قد هم با ادعای رهبری ادبی، مجلات مستقل را صبحی چند عرصه ی تاخت و تاز خود میکنند ...» ص 19

هر کس حق خود میدانند که این قبیل عیب و ایرادهای شخصی را مطرح کند. خشم خود را بر سر آنها که در کشور ماندند و تن به تبعید ندادند فرو ریزد. اما چه بهره ای نصیب خواننده میشود. بهتر نبود که مانی عزیز با آن روح شاعرانه ش، این نیش ها را نمیزد و به جایش به نقد آثارشان میپرداخت. مانی بهتر از هر کس میدانند که کار اهل قلم، عیبجویی نیست. او و شعرش را نسزد نیش زدن به نویسنده هایی که در درون ایران زیر چتر غول جهل و استبداد میزیند. به ویژه که چند سال پیش، در همین لندن بیه اینگونه نیش های مسموم را به تن شخص مانی مالانندند، و کار به آنجا کشید که از کانون استعفا داد و رفت. رفت که رفت، پشت سرش راهم نگاه نکرد. بگذریم. مانی، زبان فارسی را تنها وجه مشترک ادبیات درون و برون معرفی کرده، و با نگاهی مثبت به فعالیت تبعیدیان مینویسد:

کدام شاعرو نویسنده توانمند ایرانی است که در میان همین 3 میلیون ایرانی کوچیده، شنوندگان خود را نداشته باشد؟ جمعیتی که گرچه در پنج قاره جهان پراکنده است، اما نزدیک به جمعیت کشوری مانند دانمارک است! ... با آنکه ما در اینجا از ناشران بزرگ، و شبکه بخش براننده بی بهره ایم تیراژ کتاب های خوب در همین دهکده 3 میلیونی ایرانیان، با تیراژ کتاب در آن دهکده 60 میلیونی مان ایران - به نسبت سرانه جمعیت - فرق چندانی ندارد. ص 21

ادبیات زندان در تبعید

ادبیات زندان در فرهنگ ایران سابقه چندانی ندارد. این بدان معنا نیست که در این کشور زندانی سیاسی نبوده است. به درازای تاریخ همیشه در تمام جامعه های بشری معترضین بوده اند و در هر دوره نیز به دست قدرتمندان

وقت، تحت ستم و آزار قرار گرفته اند. قدیمیترین سند مکتوب در تأیید وجود و لزوم زندان به احتمال زیاد همان روایت‌هایی است که در کتب آسمانی روایت شده. همانگونه که در قرآن خبر زندانی شدن یوسف از قول خداوند آمده است. درگوشه و کنار ایران چاه های عمیقی وجود دارد که بنا به روایت‌های محلی در گذشته های نه چندان دور زندان مجرمین بوده. درتوس در اطراف مقبره فردوسی هنوز چندتایی از این قبیل چاه ها هست. و از آنجا که در زمان های گذشته هر مخالف شاه و حاکم و مفتی و مالک مجرم و یاغی قلمداد میشد و جرمش با جرم راهزن و قاتل و دزد و زانی و زانیه و الواط و مخالف حکومتی از هر نوعش یکسان بود، و همانطور هم، سرعین القضاة در کنار مجرمان عادی بر سر دار میرفت.

اطلاق زندانی سیاسی با پیدایش عصر روشنگری این تفکیک درست را به ارمغان آورد. میتوان ازسید باب یا قرة العین بعنوان زندانی سیاسی یاد کرد و همچنین دیگر زندانیان بابیه که در سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت عظمای امیرکبیر رخ داد.

در سلطنت محمدعلیشاه، زندانیان باغشاه که به قتل رسیدند، نخستین گروه زندانیان سیاسی دوران مشروطه بودند. در دوران رضاشاه، گروه معروف به 51 نفر همگی به زندانیان سیاسی شهرت پیدا کردند. زندانیان سیاسی در دوران پهلوی دوم فزونی یافت. در حکومت فقها به اوج رسید. در همین حکومت اسلامی بود که قتل عام زندانیان سیاسی به دستور آیت الله خمینی ابعاد فاجعه باری پیدا کرد؛ و ادبیات زندان با چنین بذره‌های خونین، در فرهنگ ایران منزلتی پیدا کرد. که در بررسی های آتی در همین فصل باز هم به این موضوع برمیگردم.

نخستین روایت از مهدی اصلانی ست.

مهدی، با اشاره به داستان روز ملاقات، حوادث را تعریف میکند. خواننده احساس میکند دارد قصه میخواند. قصه ای که در بند بندش عشق به آزادی و غم اسارت موج میزند.

مادر با برادرش امیر به ملاقات مهدی به زندان رفته اند.

« داش امیر برادر بزرگم که حکم پدری بر من دارد همراه با مادرم که به سختی قدم برمیدارد از دور نمایان میشوند. دست تکان میدهم و به کابین و تلفن اشاره میکنم. یعنی که هی! داداش هی! مادر من اینجام. بی توجه به اشارات من از جلوی کابین عبور میکنند و به جست و جو مشغول. یعنی مادر و برادرم مرا نشناخته اند؟ مگر میشود؟ شده است دیگر. آنها تا ته سالن ملاقات میروند و دربرگشت و این بار با دقت بیشتر و با تاکید بر تک چهره ها برمیگردند. اضطراب در چهره شان موج میزند. پیش خود لابد گفته اند پس مهدی کو؟ در بازگشت اما داش امیر با تکان دادن سر و اشارات من شناسایی ام! میکند. مادر اما کم مانده است پس بیافند. سکندری میخورد و در حال افتادن برادرم به کمک اش میشتابد به زور می خندم و از درون در حال انفجارم. فرصت گریستن اما نیست. مادرم میگوید "چه به روزت آوردند نه نه؟ بیم چه کارت کردند؟ چرا اینطوری شدی؟ کجا می خوابی؟ تشک داری؟ ای نه نه ات برات بمیره. این چه بلایی بود سر خودت آوردی؟ ..." صص 1-32

بیچاره مادرها! همه مادرهای دنیا. همه مادرهای زندانیان؛ که با سنگین غم و اندوه جهان را بردوش میکشند. حال مادرمهدی، زبان حال همه مادران زندانیان است و زخم جگر سوز آنها، که جگر گوشه هایشان در چنگال فقها به اسارت اند.

2

ملاقات در زندان از خانم مینا انتظاری

خانم انتظاری با توضیحی گذرا از سرکوب ها و اعدام های هولناک سال 60 در زندان خاطره ای را روایت میکند که از دل سنگی و فاجعه جنایت های وحشیانه اهل عمامت، هر خواننده و شنونده، غرق حیرت میشود.

«توی بند ما دو دختر دانش آموز سال آخر سال دبیرستان به نام های "مریم عبدالرحیم کاشی" و همکلاسی اش "مهناز" بودند که در 18 شهریور به اتهام هواداری از مجاهدین خلق و مشکوک به شرکت در تظاهرات خیابان ولیعصر تهران دستگیر و به شدت با کابل شکنجه شده بودند دوبار دبستانی که هر دو زیر حکم اعدام قرار داشتند و همیشه باهم بودند، بچه های مقاوم و با انگیزه ای بودند و در کارهای داخل بند هم شرکت فعال داشتند. عصر یکی از روزهای دی ماه 60 بود که از بلندگویی بند 240 نام تعدادی از بچه ها و از جمله مریم و مهناز را خواندند که برای خروج از بند آماده باشند. در آن ایام وقتی بچه ها را با تمام وسایلشان که معمولاً یک کیسه پلاستیکی بیشتر نمیشد، به خصوص حوالی غروب از بند میبردند، عموماً پیامی جز اعدام نداشت. اتفاقاً در آن دوره عمده اعدام های اوین در پشت بند ما انجام میگرفت. حدود ساعت 8-9 شب بود که با صدای مهیبی همچون فروریختن تعداد زیادی تیر آهن از تریلی، جوخه اعدام، کاران شب خود را با رگبار دسته جمعی آغاز کرد ... تعداد تیرهای خلاص را در دل میشمیریم. 35 ... 50 ... 65 ... 79 ...

پس از ماه ها کشتار و شکنجه ... یکی از گروههای بیست نفره که برای ملاقات خوانده شد نام "مریم عبدالرحیم کاشی" نیز قرار داشت. توی بند مات و مبهوت به همدیگر نگاه کردیم او یک هفته بود که تیرباران شده بود و حالا پدر و مادر مظلومش در آن طرف دیوارها و میله ها منتظر ملاقات عزیزشان بودند. ... ولی تصور حال و

روز پدر و مادری پناه که بعد از ماه ها دوندگی با بی‌تابی چشم انتظار دیدار فرزند دل‌بندشان بودند و حالا خبر مرگ او را به همراه کیسه پلاستیکی لباسهایش دریافت می‌کردند. ...»
 خانم انتظاری، بادل سوخته، تاب از دست داده فریاد می‌کشد:
 «... خدایا اینجا دیگر کجاست و در دست چه کسانی گرفتار و اسیر هستیم! راستی آیا روزی دنیا خواهد فهمید که این سیاه دلان تبهکار با این نسل و با این خلق چه کردند.» ص 38
 و خواننده، همدل و هم درد با ده ها مینا های زجر دیده مقاوم، سر تعظیم به آن زنان و مردان عاشق آزادی که در راه آرمان های انسانی، جان خود را فدا کردند، فرود می‌آورد و به روایتشان درود می‌فرستد.

3

خاطرات خانه ی زندگان (850 کتاب و مقاله در مورد زندان)

با همنشینین بهار از سایت دیدگاه آشنا شدم. قلمش را شناختم. متوجه شدم که زندانی دو رژیم بوده. خوش مینویسد و سالم، ادیب و وار مینویسد. قطعا یک ادیب است و کلامش سنجیده. حرمت و فضیلت قلم را می‌شناسد. مدتی پیش، از او درباره اپرای کورالی اثر جاودانه حاجی بی‌کوف تحقیق کوتاه اما پرو پیمانانه ای خواندم که بعدا در سایت فارسی بی بی سی هم آمده بود، با وسعت فکرش آشنا شدم. این مقدمه را به این جهت آوردم که اول نظرم را گفته باشم و بعد بروم سر مطلب اصلی، و از کار پر دروسری که نام و نشان از عشق و علاقه ادیبان پر حوصله دارد را، بگویم.

همنشینین، پیشاپیش از قول رومن رولان سخن پر مغزی آورده که تکرارش در این مقال، پند آموز است: «من این روزگاران اسارت بزرگ را، نه در نوحه سرانی برویرانه ها و طلب مصرانه از آسمان ها، بلکه در گردآوری و آمار برداری های برهم انباشته مان صرف کرده ام. دارانی هانی که هیچ دشمن پیروز نمیتواند از ما بریاید، یادمان ها ... بله یادمان ها.» رومن رولان.

همنشینین، با چنین اعتقادی، 850 کتاب و مقاله در مورد زندانیان را وارسی کرده و در مقاله ای خواندنی به بار فرهنگی آرش و تبعیدیان افزوده است.

نویسنده "خاطرات خانه زندگان" اینگونه سخن آغاز میکند:

"در آواراست که حدیث زندان و زندانی، بخش عمده ای از تاریخ کشور ما را تشکیل میدهد. اما این واقعیت نشانگر این هم هست که جامعه ما مرداب نیست. رود خروشان است که سکوت و سکون در آن راه ندارد و سنگ انداختن ها نمیتواند راهش را سد کند." ص 79.

و بعد سیاهه ای به دست میدهد از آثار مستند در رابطه با ادبیات زندان در داخل، و با اشاره به ادبیات غرب، از تاثیر فضای زندان در ادبیات آن سامان، سخن می‌گوید. آنگاه با تقسیم بندی اسناد و خاطرات زندانیان در دوران های گوناگون، شیرۀ جان تلاش های خود را به مخاطبینش منتقل میکند.

خاطرات و اسنادی درباره زندانهای دوره پهلوی.

خاطرات و اسنادی درباره زندان های جمهوری اسلامی

تحقیق و بررسی درباره زندان

زندان در قالب داستان

ترانه و سرود زندان

زندان در قالب شعر

نقد و بررسی برخی از خاطرات و کتب درباره زندان:

ا - در مورد کتاب "نه زیستن نه مرگ"

ب - درباره کتاب داد و بیداد.

پ - درباره کتاب تاریخ زنده

ت - درباره مقاله "یا یاد اشرف فدایی"

ث - در مورد کتاب پنجاه و سه نفر

ج - درباره کتاب "درد زمانه" عمویی

چ - در مورد کتاب "زندانی تهران"

ح - در مورد کتاب "پرندۀ نو پرواز"

خ - درباره کتاب کتایون آذری

د - در مورد خاطرات کیانوری

ذ - نقدهایی بر ریاس و داس فرج سرگوهی

ر - در مورد حقیقت ساده

نقدهایی دیگر شامل کتاب من یک شورشی هستم. بررسی کتاب زندان. در جستجوی رهائی و ...

ز - در مورد کتاب "زیر بونه لاله عباسی"

در باره توابعین

مقالاتی درباره زندان، که در سایت های منتشر شده است. بخش پایانی از سنگین ترین آثار این فصل است. جا دارد از زحمات کارمندان بهار و اثرات مثبت کار بیست برگی اش 99- 79 به نیکی یاد کنم.

جنبش مبارزاتی زنان در تبعید و مهاجرت

نگاهی به تحولات فکری و سیاسی فمینیسم اسلامی

اثری ست از خانم هایده مغیثی

نویسنده با اشاره به اهداف آیت الله خمینی در حجاب اجباری و پاکسازی اخلاقی زنان، مینویسد: «... در واقع هجوم ایدئولوژیک روحانیون و کارگزاران حکومتی پیامدهایی کاملاً خلاف انتظاری داشت. زنان به اشکال متنوع و خلاقانه با مفهوم مدل "زنانگی اسلامی" به مبارزه برخاستند. آنان ماهیت واقعی رژیم انقلابی را به سرعت تشخیص داده و با شهامتی درخور تحسین به طرح های دولت یا درحقیقت به شخص آیت الله برای استقرار رژیم عدل اسلامی جواب رد دادند ... نردیک به سه دهه پس از انقلاب بهمین، مقاومت زنان علیه تبعیضات جنسی و اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همچنان ادامه داشته و خارچشم واپسگرایان است.» ص 129

خانم مغیثی حان مطلب را بیان میکند. یادمان نرفته که زنان در همان اوایل کار ذات رژیم را شناختند. مردان سرگرم شعار بودند که زنان با به کارگرفتن شعور به مبارزه برخاستند. روزی که اوباشان حکومت نوپا در میدان آزادی، با حمله وحشیانه، اجتماع بزرگ زنان را برهم زدند. و شرکت کنندگان در آن حرکت اعتراضی کم نظیر را زیر ضربات چوب و شلاق و باطوم لت و پارکردند، هیچ حزب سازمان و گروه سیاسی حاضر نشد از آن حرکت هوشمندانه زنان پشتیبانی کند، در عوض به پند و اندرز ملامت بارشان پرداختند که "حالا چه وقت این حرف هاست!". روزی که مردان خواب آلود، در جذبۀ سخنان سحرآمیز آیت الله با شعار های رنگین ش به معاشقه بودند، زنان، یعنی مادران و سازندگان هستی بشریت، افکار متحجر آیت الله را خواندند. به افکار عقب مانده ش پی بردند. سکوت مردان در آن یورش سبعانه رژیم، برای آیت الله مائده آسمانی بود. از بیناهای زن ها پرده برداشته شد. زنها تنها ماندند. تنها ماندند و کتک خوردند. اما کوتاه نیامدند. آقای خمینی شاد شد با اطمینان خاطر به قلع و قمع پرداخت.

2

خانم شهین نوائی در «آزادی نه شرقی است، نه عربی، جهانی است

گزارشی دارد در آستانه 30 سالگی فمینیستی زنان ایران»

نویسنده با اشاره به فعالیت های جهانی زنان فمینیستهای ایرانی در سه دهه گذشته آمار جالبی ارائه داده است. در همین گزارش آمده است که 162 سازمان و گروه و کمیته و مرکز زنان ایرانی در سراسر جهان سرگرم فعالیت هستند. گزارش مستند خانم نوائی، - صفحات 163 - 147 - گوشه هایی از فعالیت مستمر زنان ایرانی را در صدمین شماره آرش به خوانندگان روایت میکند.

3

نیره توحیدی:

تعامل جهانی - محلی فمینیسم در جنبش زنان ایران

نویسنده با اشاره به تجربیات خود در کنفرانس جهانی زنان در نایروبی (کنیا) مینویسد:

«رودر روشن شدن زنان از نژادها و اقوام و ملیتها و فرهنگ های مختلف از جهان "سوم" و "جهان دوم" و "جهان اول"، رنگارنگی و تفاوت از پوشش ها و آرایش ها گرفته تا طرز رفتار و تلقی از زن بودن و فمینیسم، روش کار و مبارزه، مسائل زنان و نگرانی ها و اولویتها، برای بسیاری از شرکت کنندگان تلنگرهایی بودند تا در برداشتها، تعاریف و روش کار خود بازنگری کنند ... حنا شرکت کنندگان به نمایندگی از جمهوری اسلامی ایران نیز نتوانستند از اثرات حسی و چالش های نظری حاصل از واقعیات متکثر در سبک زندگی، دیدگاه ها و پوشش های مختلف زنان دنیا اجتناب ورزند.»

خانم توحیدی سپس انگشت روی مسئله حساسی میگذارد که در بیداری آن دسته از زن ها که در چنگال شدیدترین تعصبات مذهبی گرفتارند، تاثیرپذیر است.

«حداقل برخی از آنان متوجه شدند آن الگوی زن اسلامی پیچیده در چادرسیاه که فریاد میزند "جنگ جنگ تا پیروزی" نه تنها با کنفرانسی که یکی از مبانی سه گانه اش صلح بود (ودودیگری برابری و توسعه) ضدیت داشت بلکه تحمیل یک الگوی واخذ از زن بودن با یک هویت تک صدایی، تلاشی عبت است.» ص 124

نویسنده سپس از کنفرانس جهانی زنان در پکن در سال 1995 میلادی که بزرگترین گردهمایی جهانی تاریخ برای مسائل زنان بود سخن میگوید.

« مدت ها طول کشید تا نقدهای درونی فمینیسم ، برداشت های اروپا – محور نژاد پرستانه، و ایدئولوژیک محدود از فمینیسم را تغییر دهد.»

مقاله فوق بسیار سودمند است. اطلاعات تازه ای از حضور روشهای نژادپرستانه و سلطه جویانه را به خواننده منتقل میکند. درسنجش جامعه ها "خواهریت جهانی" را از دیدگاه نظری به چالش میگیرد.

در پایان مقاله یادآور میشود که :

«اثرات سازمان ملل و آژانس های مختلف آن روی وضعیت زنان و روندهای فمینیستی در ایران را به جرأت میتوان مثبت و سازنده ارزیابی کرد.» ص 167

4

خانم نجمه موسوی

«جنبش زنان در تبعید از نگاه آرش» را با آماری که با دقت بررسی کرده، با ذکر شماره و تیتیر مقاله ها در این شماره آورده و به سهولت کار پژوهشگران در این باره، یاری رسانده است.

خاطره نویسی تبعید و مهاجرت

اسدسیف در نخستین صفحه این فصل، سنگ نبشته های باستانی را بعنوان خاطره نویسی معرفی کرده است.

« اگر گزارش های فتوحات داریوش را بر سنگ نوشته ها نوعی خاطره نویسی محسوب داریم، میبینیم که از همان نخست خاطره نویسی در ایران با سیاست در آمیخته است از حدود صد کتاب که تا پیش از انقلاب در ایران نوشته شده است، این آثار در اکثریت خویش خاطرات سیاسی بوده اند . روند خاطره نویسی اگرچه پس از انقلاب گسترش یافت و اشکال مختلف همچون "تاریخ شفاهی" نیز بر آن افزوده شد. اما سیاست همچنان برخاطره نویسی تسلط دارد.» ص 176

2

"یهودیان جدید الاسلام مشهد" از خانم ژاله پیرنظر اثر جالبی ست که برای نخستین بار در مطبوعات خارج از کشور منتشر میشود. گو اینکه قبلا در ایران نامه که برای هر کسی قابل دسترسی نیست، چاپ شده است.

مهاجرت به مشهد (1760 – 1740م)

بر پایه روایات شفاهی و باورهای تاریخ رایج در میان یهودیان مشهد در قرن نوزدهم ، اینان ورود اجداد خود و سکونتشان در مشهد را به دوران پادشاهی نادرشاه (1747 – 1736 م) و فرمان وی باز میگردانند. پیش از ورود اینان به مشهد درام دوره، ظاهرا جامعه یهودی در این شهر وجود نداشت.» ص 177

خانم پیرنظر بعد از شرح رفتارهای خصمانه اهالی مشهد با یهودیان، که از منطقه گیلان آن هم به جبر به مشهد کوچانده شده اند، با اشاره به واقعه "الله داد" برگ ننگین و خونباری از توطئه های روحانیت عوامفریب را یادآور میشود.

«در سال پنجم سلطنت محمد شاه قاجار و در دوره صدارت حاجی میرزا آقاسی، در روز یازدهم ذیحجه 1255 هجری / 27 مارس 1839، که مصادف با عید قربان بود، شماری از ساکنان شهر ناگهان به محله عیدگاه یهودیان مشهد هجوم بردند و به قتل و غارت پرداختند. این هجوم و تعرض که چند ساعت ادامه داشت به کشته شدن حدود 38 تن و مجروح شدن صدها نفر دیگر انجامید. یک کشیش انگلیسی به نام دکتر ژوزف وولف که دوبار، یک بار پیش و یک بار پس از این واقعه به مشهد سفر کرده و با جمعیت محله عیدگاه آشنا بود، شرح ماجرا را بدینگونه آورده است:

"زن فقیری (ار محله یهودیان در عیدگاه از زخم دست دست رنج میبرد. پزشک مسلمان شهر به رسم روز تجویز کرد که سگی را بکشد و دست خود را در خون گرم حیوان شست و شو دهد. زن چنین کرد. ناگهان مردمان به این ادعا که کار زن به قصد تمسخر و اهانت به پیغمبر ایشان بوده است دست به بلوا زدند. در دقایقی 25 یهودی کشته شد. باز ماندگان وحشت زده جملگی اسلام آوردند.» ص 79- 178

آزار یهودیان در مشهد، تا دوران پهلوی ها نیز کشیده میشود.

«در پایان جنگ جهانی دوم در سال 1325 و پس از خروج ارتش شوروی از مشهد و افزایش مشکلات اقتصادی و سیاسی، بار دیگر برخی از مسلمانان مشهد به دنبال بهانه ای به محله یهودیان حمله کردند و شماری را مضروب و مجروح ساختند. این رویداد شکیبائی دیرینه این گروه را از میان برد آن گونه که بسیاری از اعضای آن مشهد را برای همیشه ترک کردد یا در تهران ساکن شدند یا از ایران خارج شدند.»

ص 181

در همین فصل، خانم سهیم درباره‌ی خاطره نویسی یهودیان ایرانی مصاحبه ای دارد که درباره‌ی یهود ستیزی عوام و توطئه های متعصبان مذهبی، اطلاعات بیشتری در اختیار مخاطبین گذاشته است. همچنین درباره‌ی آثار و خاطرات مشفق همدانی، هما سرشار داود ادهمی و کتاب سرگذشت کاشان یهودیان و نشریات تازه به زبان انگلیسی، و از آن جمله، اثر خانم رویا حکاکیان سخن گفته است.

داستان نویسی و نقد و پژوهش ادبی تبعید و مهاجرت

بهر روز شیدا با «چهارکلام» شروع میکند. اما وقتی به سراغ برگ های آرش صد میروی و برمیگردی به فهرست برگ آغازین دفتر، فروتنی بهروز پشت ذهن ات قد میکشد. مسئولیت سنگین او را وقتی درمیابیم که با کمی دقت، در این دفتر نزدیک به 600 صفحه ای با 164 نویسنده و شاعر و هنرمند قلمزن، دقیقاً 150 برگ با 43 نویسنده یعنی یک چهارم کل دفتر و به همان تعداد هم نویسنده؛ درتدوین و تکمیل همین فصل بردوش بهروز بوده است که درکمال شایستگی و دقت انجام داده است.

در بررسی این فصل پربار نیز با کمال علاقه ای که به مطالعه آثار همه عزیزان دارم منهای یکی که آن هم اجباراً باید تحمیلش را تحمل کنم چاره ای ندارم، تنها به بررسی چنداثر اکتفا میکنم. امید است که خوانندگان آرش با مطالعه نظرات و دیدگاه های نویسندگانی که در این شماره و در این فصل آمده است با محتوا و کیفیت فرهنگ تبعیدیان، بهتر و بیشتر آشنا شوند.

«از آواره گی تا تبعید» نخستین اثر فصل «چهارکلام» است به قلم رضا دانشور. مینویسد:

«تبعید در قدم اول آواره گی است. تجربه ی باختن است. ناپدید شدن و غیاب رنگها، عطرها و صداهائی که در آن بایده ای ناگهان ناپدید میشوند. وتوشاید برای نخستین بار به "خودت" تقلیل پیدا میکنی و چه کسی میتواند تصورش را بکند که چه اندک است آنچه به آن تقلیل یافته ای.

این تجربه ی نخست، تناقض نخست را نیز باخود دارد: کشف اندازه ی ارزش آنچه احاطه ات کرده بود و خلوت خاصیت را ساخته بود، که حالا، از آن خلع شده ای.» ص 194

هومن عزیزی در «پس از پنج سال غربت»، چند کتاب را بررسی کرده است:

«ادبیات داستانی درخارج ازکشور، در هر دو حیطه ای داستان کوتاه و رمان، پربار و موفق است. باخروج از کشور و خواندن برخی آثار نویسندگانی چون رضا دانشور، رضا قاسمی، مهشید امیرشاهی که در داخل موفق به خواندن آنها نشده بودم، تصویر قدرتمندی از ادبیات خارج از مرزها در ذهنم ایجادشد. فضای غرب تأثیر خود را به روشنی بر بخش بزرگی از ادبیات داستانی خارج ازکشور نشان میدهد. ... درداستان های کوتاه نویسندگانی مانند رضا شهرستانی، کوشیار پارسی پور، مهستی شاهرخی بود که در فرم و گاه تأثیر زیستن در زبان بیگانه و آشنائی با نحله های ادبیات غرب را یافتم. ... مهشید امیرشاهی بهترین آثارش را درخارج ازکشور نوشته است او اگرچه در سال های موردنظر من کم کارتر بوده است اما اثری که در دهه 90 میلادی منتشر کرده است از او چهره ای ماندگار در ادبیات ایران ساخته است. آثاری مانند "درسفر" و "مادران و دختران 1 و 2 و 3" او را در ادبیات فارسی تثبیت کرده است.» ص 197

عزیزی پس از اشاره به آثار تنی چند از نویسندگان، تأملی دارد در آثار رضا قاسمی. و اضافه میکند که: «از میان این کتابهای رضا قاسمی "چاه بابل" مرا بیشتر مسحور کرد.»

همو گشت و گذاری دارد در "مرائی کافراست" و "بادنماها و شلاق ها" از نسیم خاکسار. "گسل" از ساسان قهرمان. "گزارش یک روز معمولی" از رضا شهرستانی. نویسنده سپس اشاره ای دارد به نقد و پژوهش درخارج ازکشور. درباره منتقدان، به درستی مینویسد:

«در میان منتقدانی که درخارج ازکشور مینویسند بیش از همه آثار بهروز شیدا، مهدی استعدادی شاد و ملیحه تیره گل را مطالعه کرده ام وشاید بتوانم اعتراف کنم که برای نخستین بار نقدر را به عنوان ابزاری که به عنوان نویسنده یا شاعر به آن نیاز داشته ام، که به عنوان متنی لذت بخش یافته ام.» صص 99 - 198

"کافه استانبول" داستانی ست از خانم شهلا شفیق، در 3 بخش، در زمانهای متفاوت، در رستورانی در پاریس، که در محله پیرلاشز به بار مینشیند.

انتخاب "استانبول" که دیرگاهی ست گذرگاه تبعیدیان ایرانی است و پرلاشز آخرین اقامتگاه تاریک آنان . و خانم شفیق، هوشمندانه، درگزینش محل و سرفصل داستان - استانبول و پرلاشز - درد تبعید، و پایان غم انگیز دربردی را روایت میکند.

یادم نمیرو آن روز که درمراسم خاکسپاری بیلمازگونی کارگردان برجسته کرد در پرلاشز جمع شده بودیم. ساعدی، با دیدن سنگ قبرها که کلمه "اوف" درپسوند اسم ها حک شده بود، با تعجب گفت اینجا چقدر روس دفن شده؟ طیفور بطحائی - هرکجای جهان که هست سلامت بادا - گفت اینجا همان تبعیدیان انقلاب اکتبراند که موقتا آمده بودند به پاریس. ولی آنقدرماندند وماندگار شدند که همینجا به خاک رفتند. شاید نوه هایشان هم بین همین ها هستند. بعد با لبخندی آمیخته به تأسف گفت: چنین سرنوشتی درانتظارماست! طولی نکشید که ساعدی همان جا به خاک آرמיד و بعد پرویزاوصیاء و دیگرانی چند!

داستان خانم شفیق را دنبال میکنم.

« در رستوران باز می شود و مرد میانسالی به داخل میآید. کت و شلوار کهنه اما تمیزی به تن دارد و کتابی زیربغل. سلانه سلانه به طرف پیشخوان میاید و با عبور از کنار میزها به حاضران سلام میکند. گارسون جوان از پشت پیشخوان میگوید "سلام رئیس! ... می روم آشپزخانه."

مرد کتاب را روی میز کنار قفسه میگذارد و بعدازبرانداز کردن میزها با قدم های کند به سوی زن میآید. گارسون پشت میز کنار قفسه مینشیند و کتاب را پیش میکشد و مشغول خواندن میشود. زن میرسد "چی میخوانید؟" ... "ژیل دولوز منطق معنا!" " ژیل دولوز؟ به ترکی؟" گارسون تأیید میکند. بردیوارهای سالن تابلوها پیکرهای محو زن های برهنه را نمایش میدهد. و کنار آن تکه های کوچک گلیم ترکی و تار به دیوار زده اند بالای پیشخوان عکس بزرگی به چشم میخورد. زن به عکس اشاره میکند. "وازیجا میآیید؟" در عکس چند مرد با لباس و سربند کردی میانه ی مرغزاری ایستاده و پسر بچه ی کوچکی پیش پای آن ها نشسته همگی با لبخند به دوربین چشم دوخته اند. گارسون جوان با هیجان به عکس اشاره میکند "نه! ... آنجا من! من! کرد!" با اشاره ای دیگر به گارسون میانسال "او کرد نه! ترک!" گارسون میانسال میگوید "خودم خواسته ام که از وطن و خانواده جاکن شوم." ... هر روز پیش از آمدن به اینجا میروم باغ روبرو" ص

201-2

باغ روبرو گورستان پرلاشز است. دروازه تاریکیهای جهان ابدی، آخرین منزلگاه تبعیدیان.

... ..

کافه استانبول شلوغ است گیتی میگوید هیچ فکر نمیکردم رقص عربی این همه تماشاگر داشته باشد! در رستوران باز می شود و گارسون میانسال با زنی که بلوز و دامن بلند مشکی پوشیده وارد میشود. (آن دو باهم نامزد هستند) موهای مشکی زن که جعد ملایمی بر آن انداخته تا نزدیک کمر میرسد و چشم های درشت تیره رنگش در صورت پریده رنگ بی آرایش انگار بی خوابی کشیده باشد گود افتاده است. گارسون میانسال با همان کندی معمول به طرف آن ها میآید. بر لبخند همیشگی اش رنگ ملالی آشکار نشسته است. خم میشود و به آهستگی میگوید:

"امشب رقص آسیا از همیشه زیباتر خواهد بود. امشب رقاصه ما فقط برای خودش خواهد رقصید! امروز صبح از ترکیه خبر مرگ مادرش را به او داده اند. برگشتن اش نشدنی ست نه به کردستان و نه به خانواده اش!"

... ..

چراغ های یکباره خاموش میشود. هیاهوی سالن بالا میگیرد و دقیقه ای بعد با روشنی چراغ ها به آبی فرومینشینند. آسیا در میانه سالن ایستاده بی تکان با سری راست گرفته و دست های بلند و کشیده دوسوی بدن آویخته. هاله ای شرابی از پولک های رنگارنگ لباسش ساطع است موهایش بر صورت ریخته و سر پائین دارد. نوای موسیقی قطع میشود.

"میخواهم بیش از شروع از همه شما عذر بخواهم. امشب سر هیچ میزی نخواهم نشست و پول قبول نخواهم کرد. امشب فقط میرقصم! رقصی که اسم آن را رقص عاشق ها گذاشته ام."

با اشاره دست آسیا نوای موسیقی بر میخیزد. نوای تازی که گاه در اوج گیری خود تند و شاد میشود و گاه به ملایمتی حزن انگیز میگراید. مشتریها ساکت و مسحور به رقاصه چشم دوخته اند. هنگامی که آسیا از میانه صحنه ناپدید میشود همچنان ساکت برجا میمانند. انگار مراسم عبادت باشد کسی تکان نمیخورد. در کافه باز میشود و مرد سیاه چرده ی لاغری با دسته گل سرخی در بغل وارد میشود با گنجی به جمعیت ساکت مینگرد

... ..

دمی بعد آسیا لباس پوشیده کنار پیشخوان ظاهر میشود. و به اتفاق گارسون میانسال به سوی درخروجی کافه میروند. همچنانکه پیش میآید مشتری ها بر میخیزند و شاخه های گل رابه سوی زن دراز میکنند. هنگامی که به

آستانه در میرسد زن میایستد با آغوشی پرازگل سرخ به جانب سالن برمیگردد. با دست بوسه ای برای جمع میفرستد سرفرود میآورد و همراه گارسون میانسال از آستانه میگذرد و ناپدید میشود.» ص 205
خانم شفیق، با آفریدن داستانی بسیار زیبا و گیرا، گستره رنج و اندوه تبعیدیان را با مهارتی کم نظیر شرح میدهد. "کافه استانبول" نه تنها از بهترین داستانهای این دفتر است بلکه بجرأت میتوان گفت از شاخص ترین داستان های کوتاه تبعیدی هاست.

« چشم به صفحه با شما
گشتی در سریال های سیمای جمهوری اسلامی»
بهر روز شیدا، از سریال هایی که در جمهوری اسلامی ساخته شده، گزارش جالبی دارد با اطلاعات تازه که در اختیار خوانندگان این دفتر گذاشته است.
همو با گروه بندی 51 سریال : سریال های تاریخی . سریال های طنز. سریال های تعلیمی و تفکیک هریک از آنها، با ذکر نام فیلمها، کار بسیار سخت و مشکلی انجام داده است.
بهر روز نگاهی دارد به کتاب "ریخت شناسی حکایت های عامیانه" اثر ولادیمیر پراب. باتوضیح تئوری او و "ساختاری که کارکردها را تشخیص میدهد."
نویسنده، با صبر و حوصله بسیار، اگر هم بگویم عارفانه، اغراق نگفته ام. تحمل و شکیبایی میخوهد آن همه فیله را تماشا کردن با حال و هوا و موضوع، با جریان های فکری و تکنیکی گوناگون و بعد گفتن و نوشتن و معرفی هریک آنها و تنها عشق و علاقه است که انسان پرشوری را به چنین پژوهشی وامیدارد؛ و خواننده، دلشاد از مطالعه و بهره گیری از این همه اطلاعات، جز درود و حرمت به بهروز چه دارد که نثارش کند.

4

ادبیات داستانی در تبعید. از اسدسیف
اسدسیف با اشاره به نقش زبان و کتاب، نگاهی دارد به آمار تبعیدیان در سطح جهانی. مینویسد: «آمار تبعیدیان دنیا را نزدیک به ده میلیون برآورد میکنند. ... در رابطه با مهاجران و تبعیدیان ایرانی بین دو تا چهار میلیون تخمین میزنند» با این مقدمه آماري بحث ادبیات در تبعید را میگذاید. از میزان بالای انتشارات نشریه و کتاب ایرانی در سراسر جهان سخن میگوید.
« ... چاپ و نشر در بین ایرانیان گسترده تر از مهاجرین ملیت های دیگر است. هر روز دهها نشریه و کتاب به زبان فارسی در سراسر جهان منتشر میشود و این در حالی است که به زبان های دیگر داخل کشور ایران چون آذربایجانی و کردی نیز آثار قابل توجهی انشار مییابد. اینها اسناد عاشقان زنده ای است که ایستایی نمی شناسند به این زبان عشق میورزند. میخوانند و میجویند و مینویسند. میآموزند و یاد میدهند. شعر میسریند و داستان و رمان و نشریه به چاپ میرسانند و این روند همچنان سیر صعودی دارد.»
اسد، با ارائه آماري از انتشارات ایرانیان در خارج از کشور، و مقایسه آن با کتب منتشر شده در داخل مینویسد: « ... در ایران 63 میلیونی برای هریک میلیون نفر جمعیت 193 عنوان کتاب در سال چاپ میشود، این مقدار در بین ایرانیان خارج از کشور با احتساب سه میلیون ایرانی، به ازای هریک میلیون نفر، تقریباً همین تعداد (تقریباً بیست برابر) عنوان کتاب است. ص 235
اسد، عده داستان نویسان و رمان نویسان ایرانی، در خارج از کشور را به 500 نفر تخمین میزند و بانگاه مثبت به کارنامه تبعیدیان و مهاجران ایرانی، معتقد است که: «ادبیات خارج از کشور به موازات ادبیات داخل، در حال جستجو و کشف دید و بیان تازه و همچنین دستیابی به هویت فردی و خودشناسی است. ادبیات تبعید در عین حال تاریخ است. تاریخ آغشته به ادبیات و ادبیاتی متأثر از تاریخ. تقریباً در تمامی آثار تبعید، سیاست و تاریخ و یا سایه هایی از آنها در کنار هم دیده میشود.»
به تجربه شخصی، صحت نظریه اسد سیف را تأیید میکنم. بیشتر آثار تبعیدیان با سیاست و تاریخ در هم تنیده، حتا در شعر شاعران و هنرمندان، رابطه تنگاتنگی بین نحله های ادبی- سیاسی و هنری به وضوح قابل توجه است.

5

"هفتخوان درگذر اهالی امروز" از مهدی استعدادی شاد را از آن جهت برگزیدم که هم تأییدی باشد به گفته های اسد سیف درباره آغشته بودن آثار تبعیدیان به سیاست و تاریخ، هم اینکه محتوای نوشته مهدی که از پیشامد (فوت یکی از خویشاوندان) مایه گرفته را پر مایه و فلسفی دیدم برای وارسیدن.
مهدی، با چنین شمایی قهرمان داستان را معرفی میکند:
«خویشاوند در گذشته، تحصیل کرده آلمان، پس از تحصیلات به ایران بازگشته بود تا با عشق دوره جوانی خود ازدواج کند. این زناشویی بیش از چهاردهه عمر کرده و سه فرزند ثمره داشته است. فرزندان که سپس آلمان آمده

و به تحصیل پرداخته اند. این آخرین سفر خویشاوند ما، مثل سال های پیش، به قصد دیدار فرزندان صورت گرفته بود. اویی که، با بیماری بد مداوا شده در ایران، اینجا به آخر خطر رسید و جان سپرد.» ص 249

چندین نشانه مشخص از زندگانی شخص در گذشته مرابسوی شاهنامه برد. (تاریخ) .
... او که زاده ی "کیان" را همچون نام خانوادگی بر خود داشت، با ایران دختی پیمان همسری بست. این زناشویی نام فرزندان خود را به صفت هایی ویژه چون داد و مهر و نیکویی خواند که یادآور اسم و رسم ایران پیش از یورش تازیان است. (سیاست) . همان ص

و اضافه میکند که «در مراسم یادبود پس از اشاره به معنای فارسی سوگواری چند مصرع برگزیده از شاهنامه را همچون رهنمودهایی فعلیت دار بازخوانی کردم. ... در فاصله های بازخوانی مصراع های یادشده، آطور که هنر سخنوری حکم میکند سراز کاغذ برمیکرفتم و رو به مخاطبان مراسم آن اندرزهای مهم فردوسی را یادآور میشدم.» همان ص

مهدی، آرام آرام، خواننده را به حیطه بحث اصلی میکشاند: مقوله "نقد"، که سال هاست، در روشنگری آن میکوشد و مشغله ذهنی اوست.

«نادانی نسبت به پروژۀ ی روشنگری و فراموشی وظیفه ی نقادی روشنفکر، البته بارویدادهای پس از انقلاب اسلامی و اختراع پنداره ی "روشنفکردینی" به ایرادهای دیگری منتهی شد. ایرادهایی که بحث روز سیاسی ما را متوجه خود کرده است. منتها این ایرادها فقط از تاریخ معاصر ما ریشه نگرفته اند. اینها به تنهایی ناشی از فرصت طلبی دوسه دهه اخیر تحصیل کردگانی نبوده است که برای دستیابی به امتیاز و منافع حنا با فاشیسم مذهبی همنا شدند و بدان خدمت کردند. در واقع ایراد های بی اعتنائی به اهمیت نقد و روشنگری بازتابی از بیداد و نادرستی نظریه پردازی مسلط و قدرتمدار هستند. ... بدین ترتیب ما با نظریه پردازی مسلط و بیزار از گفتگویی روبرو هستیم که با خود پسندی بیمارگونه به خرد و عقلانیت اجازه حضور نداده است.» ص 251

نویسنده، در ادامه بحث با رودررو قرار دادن روایت های ابن سینا و سهروردی، به ویژگیهای سه گانه فردوسی اشاره ای دارد که درسنجش خرد و احساس قابل تأمل است.

«اگر برای فردوسی فاعل شناسا با سه ویژگی خردمندی، بیداری، و روان روشن مشخص میشد، اهل حکمت، همانطوری که پورسینا و سهروردی نمونه های شاخصش هستند، به ویژگی بیداری و زنده بودن برای آموزش فاعل شناسا بسنده کرده اند. کنار گذاشتن ویژگی خردمندی از سوی ایشان در تعریف عنصر آگاه، انگاری با حضور حکمت ذوقی و نقش شهود و قلب بایستی جبران شود. در حالیکه فردوسی از گوش و چشم و زبان همچون نگهبان و میانجی فهم و خرد و ساختن گفتمان نام برده است نزد سهروردی تأکید بر حضور قلب و حس شهودی و اساس طریقتی از شناخت حقیقت بدل میگردد.» 252

6

گزارش

"ریشه های ادبیات داستانی و نقد و پژوهش ادبی در نشریات ادبی خارج از کشور"

مسعود مافان کار بسیار با ارزشی انجام داده و فهرستی از نشریات ادبی شامل:

افسانه - کبود - مکث - کاکتوس - فصل کتاب - سنگ - باران - الفبا. به انضمام: داستان ها، داستان گونه ها، نقدها، مقاله ها که در همان نشریات به چاپ رسیده را آورده است. برگ های 36 - 325 آرش صد، دقت و زحمت مسعود مافان را تأیید میکند.

ترانه سرانی تبعید و مهاجرت - مقالاتی در رابطه با تبعید و مهاجرت - مروری بر تشکیلات چپ در تبعید - تناثر تبعید و مهاجرت - شعر تبعید و مهاجرت - نشر و انتشارات تبعید و مهاجرت - طنز در تبعید و مهاجرت. از دیگر مباحث این دفتر پر بار است. به امید آنکه که دفتر های آتی نیز به همین شایستگی فرهنگی هنری و مضمون ویژه، با همفکری و همیاری، اهل ذوق و قلم، به بار فرهنگی تبعیدیان بیفزاید.